

## صحت امر آمر با فرض علم به انتفاء شرط آن

### خلاصه جلسه گذشته

بحث ما در ارتباط با «جواز امر آمر با علم به انتفاء شرطه» بود. بیان کردیم مرحوم آخوند ضمیر شرطه را به امر برگرداند، محقق نائینی نیز ضمیر را به امر بازگرداند و ماحصل فرمایش ایشان به اینجا رسید که آیا می‌شود فرض کرد امری امر کند به شیء در حالیکه می‌داند شرط آن امر منتفی است؟ محقق نائینی فرمود این حرف اساسا باطل است زیرا شرائط وجوب در واقع به شکل قضایای حقیقیه جعل می‌شوند و قضایا حقیقیه که به قضایای شرطیه بازگشت دارند با فعلیت موضوع، حکم به فعلیت می‌رسد و علم آمر و عدم علم آمر دخالتی در فعلیت آن ندارد یعنی مولا امر خود را نه متوجه فاقد می‌کند و نه متوجه واجد، تا اینکه علم به فقدان یا وجدان داشته باشد بلکه امر مولا به صورت یک قضیه شرطیه است که با تحقق شرط، مشروط فعلیت پیدا می‌کند و بدون تحقق موضوع حکم استحاله دارد و معنا ندارد که علم آمر در آن دخیل باشد کما اینکه در قضیه خارجیّه برعکس است و همه چیز به علم آمر بازگشت پیدا می‌کند و در واقع مولا به اعتبار علمی که به واقع پیدا کرده است امر می‌کند. وقتی مولا می‌داند واقع وجود ندارد امر کردن بی معنا است، لذا محقق نائینی هم براساس مسلک حق که مسلک خود ایشان است که بحث بازگشت قضایای شرعیّه به قضیه حقیقیه و بازگشت قضیه حقیقیه به قضیه شرطیه بود، نشان داد که این بحث بی معنا است و هم براساس قضیه خارجیّه که به دلیل اینکه در این قضایا مبنا واقع خارجی است و مولا علم به آن پیدا می‌کند گفت معنا ندارد که وقتی مولا علم دارد که در خارج چنین چیزی وجود ندارد امر به آن کند.

### توجیه عنوان مسأله از نظر حضرت امام و اشکال آقای مروج به ایشان

حضرت امام یک تحلیلی دارند که ریشه تحلیل ایشان به این برمی‌گردد که ضمیر «شرطه» به ماموریه برگردد و بگوییم بحث درباره علم آمر به انتفاء شرط ماموریه است و بعضی از اصولیین که بر سر سفره مسلک محقق نائینی هستند در اینجا یک اشکالی را به حضرت امام کردند که این مطلب امام هم نهایت امر به مسأله قدرت بازگشت دارد زیرا اگر مولا ماموریهی که شرط آن محقق نیست را طلب کند این طلب، تکلیف به غیر مقدور است و این مطلب بازگشت به حرف محقق نائینی دارد که بحث قدرت را مطرح کرد و فرمود قدرت از شرائط فعلیت تکلیف

است، لذا این مطلب حرف جدیدی نیست و همان فرمایش محقق نائینی که در اینجا نمی‌توان امر مشروط کرد و امر مشروط را متوقف بر علم کرد زیرا قضیه حقیقیه ربطی به علم آمر ندارد و لذا اشکال محقق نائینی دوباره در اینجا زنده می‌شود و حضرت امام در واقع بحث جدیدی را مطرح فرموده است.

برای تحلیل کلام محقق نائینی و حضرت امام باید فرمایش استاد امام یعنی محقق بروجردی را بررسی کنیم.

### **ریشه یابی کلام حضرت امام در نظریه محقق بروجردی در توجیه عنوان مسأله**

محقق بروجردی در نهاییه الاصول تحت عنوان «الفصل الخامس هل يجوز امر أمر مع علمه بانتفاء شرطه او لا» فرمودند ضمیر شرطه به امر بازگشت دارد و در این جهت مثل مرحوم آخوند و محقق نائینی تحلیل می‌کنند. محقق بروجردی می‌فرماید اگر این مطلب را به ظاهرش اخذ کنیم حرف غیر معقولی است که ما بگوییم آیا جایز امر به مشروطی که می‌دانیم شرطش وجود ندارد و عاقل سر این مطالب بحث نمی‌کند. بعد می‌فرمایند: به نظر می‌رسد مسأله از مسیر اصلی خود منحرف شده است اصل مسأله این بوده است که یک بحثی بین اشاعره و معتزله بر سر مسأله کلام نفسی و مغایرت طلب و اراده و عدم مغایرت آن است.

### **نزاع اشاعره و معتزله بر سر کلام نفسی و طلب حقیقی**

قبلا در اوایل کفایه ذیل ماده امر بحث کردیم که آیا در صقع نفس مولا غیر از علم و غیر از اراده و غیر از کراهت چیزی دیگری به نام کلام وجود دارد؟ یا یک چیز دیگری به نام طلب وجود دارد؟ که این یک بحث قدیمی بین متکلمین است.

خلاصه مسأله این است که اینها دنبال مسأله حدوث و قدم قرآن بودند که کلام الله است و بحث می‌کردند که آیا قرآن حادث است یا قدیم. اشعری‌ها می‌گفتند قرآن قدیم است و معتزلی‌ها می‌گفتند اینها اصوات هستند و اصوات حادث هستند. اشعری‌ها گفتند ما یک کلام لفظی داریم که حادث است و یک کلام نفسی داریم که قدیم است. منظور از اینکه قرآن قدیم است منظور کلام نفسی خداوند است نه این کلام لفظی که اصوات و الفاظ است و علم کلام هم به دلیل این بحث کلام نامیده شده است.

بحث شد که آیا غیر از علم و اراده و کراهت، چیز دیگری در نفس مولا داریم به نام کلام نفسی که آن را قدیم بدانیم. این مسأله وقتی در اوامر آمد خودش را چنین نشان داد که آیا غیر از علم و اراده یک چیزی در نفس مولا وجود دارد به نام طلب حقیقی یا در مواردی که امر وجود دارد غیر از اراده و مقدمات اراده، که همان علم به مصلحت و شوق و اشتداد شوق و اراده است چیز دیگری در صقع نفس مولا به نام طلب حقیقی وجود ندارد؟

اشعری‌ها می‌گفتند غیر از علم یک چیز دیگری به نام کلام نفسی وجود دارد و در بحث طلب می‌گفتند غیر از اراده یک چیزی به نام طلب حقیقی وجود دارد و لذا گفتند طلب غیر از اراده است یعنی در نفس مولا دو واقعیت وجود دارد یکی اراده و دیگری طلب.

محقق بروجردی می‌فرماید اگر کسی این مقدمه را مستحضر باشد بحث این گونه می‌شود که وقتی یک چیزی در آینده یک شرط وجوبی دارد که آن شرط منتفی است مانند ذبح حضرت اسماعیل - که یک شرطی دارد و آن شرط این است که نسخ نشود زیرا عدم نسخ از شرائط وجوب است و مولا می‌داند که در وقت خودش این تکلیف را نسخ می‌کند و این تکلیف را بر می‌دارد و این وجوب ذبح ولد که شرط آن عدم نسخ است در آینده این شرط منتفی است - آیا مولا می‌تواند امر کند به این امر و ذبحی که در آینده قرار است محقق شود در حالیکه شرطی دارد که این شرط منتفی است.

معترزه می‌گفتند ما در صقع نفس مولا غیر از اراده چیزی نداریم و لذا گفتند نمی‌شود زیرا تعلق اراده مولا به چیزی که می‌داند شرط آن اراده منتفی است بدیهی است که منتفی باشد زیرا وجوب یعنی اراده و اگر قرار شد شرط این اراده منتفی باشد باید خود اراده نیز منتفی شود و معنا ندارد که بگوییم یک اراده‌ای بدون شرط وجود دارد. اشعری‌ها می‌گفتند طلب غیر از اراده است و لذا چه اشکالی دارد به این شی‌ی اراده تعلق نگیرد ولی طلب تعلق بگیرد و لذا گفتند منظور ما از وجوب اراده نیست بلکه طلب حقیقی است و معتقدیم طلب غیر از اراده است و تعلق اراده به این شی‌ی که شرط اراده را ندارد منتفی است ولی تعلق طلب به آن اشکالی ندارد و لذا خلاصه فرمایش محقق بروجردی این است که این نزاع به نزاع اشاعره و معترزه در مغایرت طلب و اراده برمی‌گردد.

### **تفکیک بین طلب انشائی و اراده حقیقی در کلام مرحوم آخوند**

در این فضا مرحوم آخوند در کفایه یک بحثی داشت گفت طلب ظاهر در طلب انشائی است و اراده ظاهر در اراده حقیقی است. مرحوم آخوند به تبع صاحب هدایه المسترشدین این نظریه را داشتند.

مرحوم آخوند در کفایه گفت ما یک انشا طلب داریم و یک طلب حقیقی داریم. یک انشاء اراده داریم و یک اراده حقیقیه داریم یعنی وجودات این اشیاء گاهی اوقات وجودات حقیقی هستند که می‌توانند خارجی باشند یا قائم به نفس باشند و گاهی این اشیاء یا مثل طلب و یا مثل اراده وجود انشائی دارند یعنی عقلاء می‌گویند انشا طلب یا انشاء اراده کن؛ مانند استفهام که گاهی اوقات استفهام حقیقی است که حالت سوال کردن برای رفع جهل است و گاهی اوقات انشاء استفهام است.

طلب یا اراده یا استفهام یا تمنی یا ترجی گاهی اوقات وجود انشائی دارند که عقلائی هم هست و این وجود انشائی با انگیزه‌های مختلف درست می‌شود و گاهی اوقات بحث ما سر واقعیت خارجی اینها است که این واقعیت می‌تواند در نفس باشد یا در عالم خارج باشد. بعد مرحوم آخوند می‌فرماید به نظر ما ظاهر طلب انصراف به طلب انشائی دارد. ظاهر اراده منصرف به اراده حقیقی است زیرا طلب منصرف به طلب انشائی می‌شود صیغه افعال یا ماده امر برای طلب انشائی وضع شده است و ظاهر اراده برای اراده حقیقی است و بر این اساس طلب انشائی غیر از اراده حقیقیه است همانطور که اراده انشائی غیر از اراده حقیقیه است.

در بحث اشاعره و معتزله فتوای مرحوم آخوند باز همین بود. گفت اگر هر کدام را با خودش مقایسه کنیم اراده حقیقی با طلب حقیقی یکی بیشتر نیستند و حق با عدلیه و معتزله است. اراده انشائی با طلب انشائی یکی بیشتر نیستند ولی اگر لفظ طلب را مطلق بگذارید منصرف به طلب انشائی است و لفظ اراده منصرف به اراده حقیقی است و انشائی غیر از حقیقی است، لذا مرحوم آخوند گفت در این گونه موارد ماده امر همیشه در طلب انشائی به کار می‌رود و دواعی فرق می‌کند و صیغه امر در طلب انشائی به دواعی مختلف به کار می‌رود و صیغه استفهام نیز در استفهام انشائی به کار می‌رود و اگر در قرآن مواردی داریم اینها استعمال در غیر ما وضع له نیست زیرا اینها را برای وجودات انشائی طلب یا استفهام وضع کردند.

براساس این تحلیل که طلب انشائی از اراده حقیقیه جدا می‌شود باز کلام محقق بروجردی درست است زیرا مرحوم آخوند گفت در این گونه موارد امر، طلب انشائی است که به داعی امتحان است. کسی که قائل شود به مغایرت طلب و اراده ولو مثل مرحوم آخوند که طلب را انشائی می‌کند و اراده را حقیقی می‌کند در فضای مغایرت می‌تواند فتوا بدهد به اینکه امر با علم به انتفاء شرطش اشکالی ندارد.

مرحوم آخوند اراده را اراده حقیقی می‌داند که در نفس خود مولا است، اراده یک واقعیت قائم به نفس مولا است و از صفات و کیفیات نفسانیه است که یک صفت قائم به نفس مولا است و این اراده حقیقی است در مقابل اراده انشائی که در حقیقت ایجاد یک معنا در وعاء انشاء و اعتبار است که عقلائی است.

تحلیل محقق بروجردی را اگر دنبال کنید نهایتاً به کلام مرحوم آخوند برمی‌گردد و حرف مرحوم آخوند درست می‌شود زیرا مرحوم آخوند گفت من قائل هستم که یجوز انشا امر و انشا طلب با علم به انتفاء شرط امر. من انشا امر به داعی امتحان می‌کنم. و اگر این طور انشا کند امر انشائی است ولی اراده حقیقی نیست زیرا طلب حقیقی و اراده حقیقی ندارد.

مرحوم آخوند گفت مولا انشا طلب می کند به داعی امتحان لذا در مسأله امر به ضد گفت که امر به ضد انشا طلب است ولی نه به داعی طلب و به داعی اراده حقیقی بلکه انشا طلب به داعی امتحان است.

با توجه به این مطلب تحلیل آقای بروجردی خیلی عمیق می شود یعنی کسانی که آمدند بین اراده و طلب تفکیک کردند و گفتند یک واقعیتی به نام اراده داریم و یک واقعیتی به نام طلب، تعلق طلب را درست دانستند و تعلق اراده را منکر شدند و کسانی که بین طلب و اراده تفکیک نکردند و گفتند اینها یک چیز هستند مانند معتزله قائل می شوند که این بحث منتفی است و بحث از «امر با علم به انتفاء شرط آن» امکان طرح ندارد لکن با این فرق که مرحوم آخوند در کفایه گفت اینکه طلب انشائی غیر از اراده حقیقی است غیر از حرف اشعری ها است. اشاعره طلب حقیقی و اراده حقیقی را دوتا می کردند در حالیکه ما معتقدیم اراده حقیقی و طلب حقیقی یکی است چه در وعاء انشا هم اراده و هم طلب یک چیز است و چه در وعاء واقع که اراده و طلب یک چیز هستند ولی اگر انشائی را از یک طرف و حقیقی را از طرف دیگر مقایسه کنید اشکال ندارد.

این حرف ابتدا کار از صاحب هدایه المسترشدین شروع شده است و مرحوم صاحب وقایه شیخ محمدرضا اصفهانی یک تحلیلی خوبی از حرف جدّ خود ارائه کرده است که حرف جد من غیر از حرف اشعری ها است و جد من درباره مغایرت انشائی از طلب با اراده حقیقی بحث می کند در حالیکه اشاعره در مورد مغایرت طلب حقیقی از اراده حقیقی بحث کردند.

البته در بحث ما مسأله حل می شود و مرحوم آخوند از باب مغایرت حل کرده است و گفته در اینجا انشا طلب درست است ولی اراده حقیقی وجود ندارد زیرا شرطش وجود ندارد طلب انشائی وجود دارد زیرا طلب انشائی وقتی داعی امتحان است لغو نیست و آقای بروجردی گفته ریشه این کلام به این بحث برمی گردد که آیا طلب غیر از اراده است و اگر طلب غیر از اراده بود می توان فرض کرد انتفاء اراده حقیقی را و وجود طلب را و اگر طلب و اراده یک واقعیت هستند نمی شود فرض کرد که وقتی اراده منتفی است طلب منتفی نشود.

ریشه کلام امام در کلمات محقق بروجردی به اینجا برمی گردد که آیا مسأله جواز امر با علم او به انتفاء شرطش به نزاع اشاعره و معتزله برمی گردد از حیث تحقق کلام نفسی و مغایرت طلب و اراده یا باید برگردد به مسأله جواز تکلیف به غیر مقدور؟ یعنی در ارتباط این نزاع بین معتزلی ها و اشاعره آیا ریشه نزاع همین طوری است که محقق بروجردی تحلیل کرده تا نهایتاً کلام مرحوم آخوند هم درست شود یا نه ریشه نزاع حیث طلب و اراده نیست بلکه مسأله در خود حیث اراده است یعنی همانجا که بحث در مورد اراده است و به اشعری ها این امتیاز را ندهیم که آنان قائل هستند انتفاء اراده واضح است و انتفاء اراده داریم ولی انتفاء طلب نداریم تا تحلیل مرحوم آخوند شود و

به تعبیر ایشان یک صلحی بین همه درست کنیم بلکه در خود مسأله اراده می‌خواهیم بحث کنیم زیرا تعلق اراده دو جور است یکبار اراده از نوع تکلیف محال است و یکبار اراده از باب تکلیف به محال است. مطلب امام حاشیه فرمایش محقق بروجردی است.

حضرت امام رضوان الله تعالی علیه ریشه مسأله این نیست که محقق بروجردی گفته است که آقای بروجردی قبول کند که ضمیر شرطه به امر بازگشت دارد و نزاع را به مسأله مغایرت طلب و اراده و عدم مغایرت آنها برگرداند. به نظر ما چه مسأله به مغایرت طلب و اراده بر گردد و چه بر نگردد در خود فضای اراده ما دو نوع تکلیف داریم یکی تکلیف محال و دیگری تکلیف به محال که یکی را اشعری قبول دارد و یک نوع را اشعری منکر است حتی اگر ما با اراده کار کنیم نه با طلب و این ریشه یابی که محقق بروجردی انجام داده است و خواسته کلام مرحوم آخوند را تصحیح کند به نظر امام صحیح نیست.

«وصلی الله علی محمد و آل محمد»